

حریف خوئی

در هفت سال اخیر نگارنده برای اینکه کمکی بجمع آوری و حفظ آثار شعرای گمنام شده باشد بتدوین تذکره‌ای از شعرای «خوی» پرداختم که امیدوارم روزی بطبع و نشر آن توفیق یابم باشد که خدمتی بادیبای فارسی بشمار آید و در ضمن ثابت گردد که در يك شهر کوچک آذربایجان گویندگان بیشماری بزبان شیرین فارسی شعر سروده‌اند که امروز با وجود حوادث گوناگون نام و آثار قریب صدتن از آنان در دست است.

در ضمن این تحقیقات در باره‌ای از مجموعه‌ها بنام و آثار شاعری بنام «حریف خوئی» برخوردیم که بعد از تحقیق معلوم شد همان حریف جندقی است که بعلت کثرت اقامت در خوی باین عنوان معروف شده است.

مجمع الفصحای (۱) اولین کتابی است که از حریف نام برده و چند بیت از اشعار او را درج کرده است و بعدها آقای یغمائی در مجله ارمغان (۲) گفتار هدایت را درباره این شاعر نقل و غزل دیگری از او منتشر کرده‌اند.

(۱) مجمع الفصحای - جلد دوم صفحه ۹۴ (۲) ارمغان سال سیزدهم - صفحه ۷۹۷.

که در اسلام راجع بقدمالشعر ایراد کرده‌اند کتابی بهمین عنوان از قدامة بن جعفر کاتب بغدادی (۳۱۰هـ) باشد که بدین گونه آغاز میگردد:

«علم بشعر بقسمتهائی تقسیم میگردد: قسمتی از آن بوزن و عروض آن مربوط است، قسمتی بقوافی و مضامین آن منسوب میگردد، قسمتی بلغات و عبارات غریب آن اختصاص دارد، قسمتی هم بقصود و معانی آن ارتباط دارد و قسمتی دیگر به نیک و بد آن راجع میباشد.

مردم بتالیف در قسم اول بنا قسم چهارم آن توجه بسیار کرده‌اند و کار عروض و وزن و کار مضامین و قوافی و امر غریب و نحو را بنام رسانده‌اند و در آن معانی که شعر بسرا آنها دلالت دارد و در آنچه شاعر میخواسته سخن گفته‌اند. اما هیچکس را ندیده‌ام که در نقد شعر و تمیز نیک و بد آن کتابی کند از اشرو سزد من سخن درین قسم، از سایر اقسام شایسته رو باینکه بر منبهم در (۱) نزد بعضی دیگر از مؤلفان ماسد خوارزمی در مفتاح العلوم، همدالشعر عبارت از صنایع و بدایع شعرست و با آنچه در بدیم بحث کرده‌اند تفاوت زیادی ندارد. باری چنانکه از مطالعه تاریخ قدمالشعر اسلامی برمیآید حد شرقی بر خلاف حد غربی تفاوت در باره مجموعه کالی نخواهد بود بلکه غالباً منحصر ببحث در نیک و بد الفاظ و معانی اینست میگردد و ازین جهت جامعیتی را که نقد غربی دارد، فاقد است این تفاوت، تا اندازه زیادی مولود اختلاف نظری است که در موضوع شعر و تشخیص ماهیت آن بین سلفه و فرنگی و ذوق شرقی وجود دارد. این اختلاف نظر چگونه و از کجاست؟ مقاله آینده ما باین سوال پاسخ میدهد.

مطالب این مقاله که از مجموعه‌های متعدد اوایل قرن سیزدهم جمع‌آوری شده بیشتر متکی بنوشته میرزا محمد حسن زنوزی خوئی در بحر العلوم (۱) است.



میرزا ابوالحسن جندقی ساکن خوی متخلص بحریف از شعرای توانای عصر فتح‌الیشاه فرزند سیدعلی از نجای جندق و سادات طباطبائی این شهر بوده که در سیمه دوم قرن دوازدهم هجری در همانجا متولد شده. وی بساطه ذوق سرشار طبیعی بتسیم استادان سخن پرداخت و در شعر و ادب مقام ارجمندی یافت و در اوایل قرن سیزدهم بخوی رفت و در آنجا رحل اقامت افکند.

در این سالها شهر خوی از آرامش و آسایش کامل بهره‌مند بود. امرای دنبلی در خوی و اغلب شهرهای مجاور آن با استقلال حکومت میکردند. امیر احمدخان دنبلی بزرگ ترین شخص این خاندان در سال ۱۲۰۰ بدست برادرزادگان خود مقتول شد و چندگاهی آتش فتنه در این سامان شعله‌ور بود تا بالاخره فرزند ارشد وی حسینعلی خان بهمراهی مردم شهر بر شورشیان غلبه یافت و بنی‌اعمام را اسیر و نابود کرد. بر سریر فرمانروائی نشست و بساط دادگری گسترده.

این امیر و پدرش امیر احمد خان سالها در آباد ساختن خوی کوشیدند و این شهر ویران را که هنوز از استیلای ترکان عثمانی یادگارها داشت و ملوک الطوائفی اوایل صفویه و کوتاهی روزگار نادر و کثرت جنگ‌های آن عهد فرست مرمت آن را نداده بود از نو بنیاد نهادند. هزاران خانوار بر اثر آوازه دادگستری دبلیان از تقاضا دور دست به خوی آمدند و در آنجا متوطن شدند. دانش پروری و شعر دوستی این دو امیر دستگاه آنان را محفل اهل ذوق و ادب قرارداد بطوری که شعرا از سایر شهرهای ایران بنامید تشویق آنان بخوی می‌آمدند یا مانند عاشق و صاحبی و آذر و افغان ایشان از دور مداحی می‌فرستادند. حریف جندقی در چنین روزگاری در اوایل سلطنت آغا محمد خان قاجار که حسین قلیخان در خوی حکومت داشت بشنیدن صیحت ادب پروری و صلوات گرانمایه او بخوی آمد. امیر، مقدم این شاعر را گرامی شمرد و او را ندیم خود گردانید. حریف حسینقلیخان و سایر افراد این خاندان را ستوده و صلوات گبران گرفته است. در جنگی که در سال ۱۲۲۰ نوشته شده این سطور آمده است:

« حریف خوئی بصله یک بیت که در یکی از قصائد خود در مدح جعفر قلیخان گفته است پنجاه تومان صلح گرفت و آن بیت این است:

اگر ساغر یک کف گیرد عجب نیست که چشم مست ساقی نیم خواب است»
این جعفر قلیخان از بزرگان دنبلی و گویا پسر امیر احمد خان بوده و آثار او هنوز هم در خوی باقی است. حریف در نتیجه انس و علاقه بدبلیان در خوی متوطن شد و در سال ۱۲۰۹ تاهل اختیار کرد. یکی از شعرای آن دوره هنگام عروسی او مساده تاریخی ذیل را ساخته است « با عطارد شد مقارن زهره باز».

حریف با ادبا و دانشمندان خوی معاشرت و مصاحبت داشت از جمله با میرزا محمد

(۱) بحر العلوم - نسخه متعلق بکتابخانه آقای اسمعیل ریاضی از خاندان مؤلف مقیم خوی.

حسن زنوزی متخلص بفانی مؤلف ریاض الجنه و بحر العلوم و کتب متعدد دیگرسر دوست بود و فانی رباعی ذیل را در مدح حریف سروده است :

در حیرتم از کلک سخن ساز حریف وز طبع لطیف نکته برداز حریف
گرد عوی خسروی کند هست بجا در ملک سخن چو نیست انباز حریف

فانی در کتاب بحر العلوم که آنرا در سال ۱۲۰۹ تألیف کرده شرح حالی از حریف آورده که خلاصه مطالب آن در این مقاله گنجانیده شده است. از آن سال بعد اطلاعی از زندگانی شاعر در دست نداریم جز اینکه هدایت در مجمع الفصحا میگوید که حریف در سال ۱۲۳۰ در تبریز وفات یافت.

از نوشته هدایت علاوه بر اینکه سال وفات شاعر معین میگردد، استنباط میشود که حریف در آخر عمر سفری تبریز کرده و در این شهر است که روزگار او سر آمده است. مگر اینکه تصور کنیم هدایت تبریز را باخوی اشتباه کرده و چون از مسافرت حریف به آذربایجان اطلاع داشته تصور کرده است که اقامت و وفات او در تبریز بوده است. این حدس شاید از حقیقت چندان دور نباشد زیرا در سراسر مجمع الفصحا نظائر این اشتباهات فراوان است.

حریف در قصیده و غزل و هجودستی داشت و نمونه‌هایی که از آثار او باقی مانده دلیل قدرت او در انواع شعراست. نکته دیگری که در شرح حال او قابل ذکر است حافظه توانای اوست. فانی در این باره گوید: «... لوح خاطر او جامع دواوین و تواریخ است و کم شعری و حکایتی است که دریاد نداشته باشد...»

اینهمه ذخائر ذهنی و طبع ظریف و ذوق لطیفی که حریف داشت شیرینی و ملاحظه خاصی بحضرا و می بخشید بحدی که اغلب بزرگان طالب صحبت او بودند. شاهنامه خوانی حریف که هدایت و فانی بدان اشاره میکنند صفحه دیگری از زندگانی شاعر و گواهی صادق بر ذوق سلیم و درعین حال حافظه نیرومند اوست. فانی بدرجه ای در این باره اغراق میکند که شعرخوانی او را با شعرگویی فردوسی برابر میگیرد.

دیوان حریف ظاهراً از بین رفته و آثار معدود او هم بناحق در زوایای فراموشی افتاده است. علت گمنامی این شاعر بقیده نگارنده دوری وی از مراکز ادبی عصر خویش بوده است. همانطور که در عصر ما شعرا و هنرمندان مقیم پایتخت بیش از شعرای ولایات شهرت می یابند و چه بسا که شعرای شهرستانها از نظر ادبی مقامی بالاتر دارند. در ادوار پیشین نیز شعرائی که در پایتخت ها و شهرهای بزرگ و مراکز ادبی میزیسته اند بیش از شعرای شهرستانها از شهرت و آوازه بهره مند گردیده اند.

در اواخر قرن دوازدهم مرکز مسلم ادبی اصفهان بود و با تشکیل حکومت قاجاریه و تمرکز قدرت سیاسی در تهران از نظر علمی و ادبی هم این شهر کم کم مرکزیت می یافت و چون حریف دور از این دوشهر در گوشه دور افتاده ای زندگانی کرده است جای تعجب نیست که اگر با آن مقام و الای شاعری گمنام مانده باشد. از آثار او علاوه بر ایاتی که در مجمع الفصحا و غزلی که در مجله ارمنان چاپ شده است نگارنده در حدود ۲۱۲ بیت جمع آوری کرده است که دو قصیده مفصل در مدح حسینقلی خان و چهار غزل و سه قطعه هجویه

ویث قطعه ماده تاریخ مسجد خان است که در سال ۱۲۰۸ در خوی ساخته شده و هنوز باقی است. اینک برای نمونه دو غزل از وی مآوریم و امید است فرصتی پیش آید که تمام آنها یکجا انتشار یابد و از شد باد فراموشی و بستی معسوم گردد

غزل

از می نبود چهره آن حور افسا سرخ
دارد سرخو نریزی عشاق همسان
گویی بدلم پنجه فرو برده که ساشد
چون گل که در آید سحر از پرده غنچه
از بسکه گل ولاله شکفته است سجرا
از بسکه رخ زرد مرا سرخ نمودی
رخ زردی این قوم از آن است که هرگز
از خون حرف است خضاب کف دستش

مژده باد ای میکشان کاشب کسی هشیار نیست
محتسب در خواب مرگ است و عس سدار نیست
عسیم ای زاهد مکن گسر سرسای ت هم
بر همین کیشم مرا در سجده ات عیار نیست
در بروی من میند ای بیروت باغبان
بدلم ، لیل مرا با چیدن گل کار نیست
سرو و گل بسیار اما چون رخت بر نخل قد
در گلستان جهان یک سرو گلرخسار نیست
از نفس آزاد گردیده بصد معنیت ولی
چون بگلشن آمده دادم گلی در بار نیست
از لب لعلت که اعجاز مسیح آید از و
حاجت بسیار داره جرأت اظهار نیست
هر کسی را در دل و در جان تمنای دگر
در دل من آرزویی غیر وصل یار نیست
بر سر بازار یوسف طلعتان بسیار و من
یوسفی را دوست می دارم که در بازار نیست
غیر از آنت بیرحم سنگین دل که خوابش میرد
نیست کس کز ناله ام شب تما سحر بیدار نیست
بر سر بازار هر کس گرم عیش امشب نگر
محتسب مرده است یا می خورده و هشیار نیست
موسم گل خیمه در گلزار باید زد حریف
پیش از آن روزی که گل، گویند در گلزار نیست